

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یکی دو تا مطلب به اصطلاح از خاطر رفت. یکی از خاطر رفت، یکی را متعرض نشدیم، اینجا انشاء الله بگوییم تا برویم مبحث بعدی انشاء الله.

یکی راجع به آن روایت معاویه بن وهب، که عرض کرد له علی رجل حق؛ و عرض کردیم ما ذمه است و بعد می ماند، و تصدق هم فایده ندارد؛ چون تعیین ذمه احتیاج به دلیل دارد، در آخرش امام (ع) فرمود یطلب. گفت آقا تالف، اتصدق؟ فرمودند اطلبه، یک نسخه دارد اطلبه، یک نسخه دارد یطلب. این راجع به آن روایت بحث شد و صحبت شد.

یک نکته ای در آن روایت ماند که تصادفاً یک روزی بعد از بحث اشاره شد حالا، و آن اینکه حالا خیلی خب این آقا طلب کرد تا رسید به حد موت و فوت کرد. آیا این مالی که در ذمه ایشان بوده برای کسی، این جزو دیون ایشان حساب می شود و از اموال ایشان خارج می شود و آنها صدقه می دهند؟ این یطلب تا حدی است که خودش زنده است، اما بعد از اینکه فوت کرد، دیگر می رسد به عین خارجی، تعیین در عین خارجی پیدا می کند. جزو دیون این شخص می شود و باید از دیون این شخص مثل وصایا و سایر دیون قبل از میراث باید در بیاید.

عرض کنم خدمتان که یا نه، این یک احتمال. یک احتمال بگوییم نه دیگر ساقط می شود اصلاً، جزو دیون هم نیست. کلاً ساقط می شود و دیگر چیزی بر عهده ورثه نیست، در این جور مواردی که پیدا نمی شود، طول هم کشیده، ده سال بیست سال، هنوز هم در ذمه او بوده، تا فوت کرده است.

عرض کنم که خب در روایتی که الان داریم این قسمت نیامده است. یعنی در خود این روایت ما روایت واحده ای که داریم که دارد طال ذلک، این جور که ما فهمیدیم که ذمه بوده، و در مورد مجهول المالک است ذمه، به این ملتزم بشویم که تصدق معنا ندارد. حالا بخواهد به حاکم بدهد، اشکال ندارد، خودش تبرع بکند و الا این باید همین جور صبر بکند تا صاحبش پیدا بشود.

ظاهر این روایت مبارکه این است. البته با قطع نظر از سند روایت؛ چون در سند روایت هم مشکل داشت.

عرض کنم حضورتان که آیا کدام یکی از این دو احتمال یا تقویت بکنیم؟ سقوط یا نه.

به طور طبیعی همیشه می دانید که وقتی برای یک مطلبی دلیلی داشتیم اضافه بر اینکه دلیل خود آن مطلب است، فروع مطلب را هم از همان دلیل می شود استظهار کرد. ببینید در اینجا اگر امام (ع) می فرمودند و هو فی ذمته، تعبیر به ذمه می کردند، مثلا می گفت طال ذلک، امام (ع) می فرمودند هنوز در ذمه اش است. حتی طول هم بکشد صدقه فایده ندارد، در ذمه اش است. اگر این تعبیر را می کردند، اگر این تعبیر بود در روایت، قاعدتا باید بگوییم بعد از فوت منتقل می شود، جزو دیون می شود و باید خارج بشود. قاعده اش این طور است. یعنی آن که استظهار می شود از روایت. اما امام (ع) به جای این مطلب یک تکلیف آوردند. یک نسخه یطلب دارد، یک نسخه اطلبه دارد. به صیغه امر است. تعبیری که آمده تعبیر تکلیفی است نه تعبیر وضعی. تعبیر این طور است. هر دو تعبیر را می شود انجام داد. مشکلی نبود. مثلا هو فی ذمته، اگر می فرمود هو فی ذمته، یعنی اگر فوت کرد، جزو دیون ایشان است و باید خارج بشود. ما این طور می فهمیم. اما وقتی می گوید اطلب یا یطلبه، این تعبیر مناسب با تکلیف است. یعنی هنوز وظیفه اش این است که طلب بکند. این وظیفه. اگر این تعبیر باشد یطلب و اطلب، عادتا فقیه از این تعبیر این را می فهمد که با موت او دیگر این تکلیف برداشته می شود.

یعنی به نظر ما می آید که جواب این فرع را هم از خود همان دلیل اصل پیدا بکنیم. یعنی از خود تأمل در متن روایت به این نتیجه برسیم که اگر این شخص فوت کرد و آن شخص اجیر را یا آن شخص را پیدا نکرد، این دیگر چیزی بر عهده ورثه نیست. اصلا در ذمه ایشان هم چیزی نیست. چرا؟ چون امام (ع) تعبیر به تکلیف کرد.

از آن طرف هم خب ما می دانیم در خارج که مواردی که بر اثر موت پیش می آید به سه بخش اساسی تقسیم می شود دیگر، می دانید. یکی اینکه می ماند برای میت، یکی اینکه ساقط می شود، یکی اینکه انتقال پیدا می کند. سه جور است. مثلا تکالیف کلا ساقط می شوند. و لذا اگر ما باشیم و مقتضای قاعده، قضا واجب نیست. حالا فرض کنید تکلیف داشت به قضای نماز. ما باشیم و مقتضای قاعده اگر روایتی نباشد قضا واجب نیست. که این قضا منتقل بشود به ورثه. نه قضا واجب نیست.

اصولا برنامه اش بر این است که در باب موت کلیه تکالیف با موت ساقط می شود، نه منتقل می شود. تکالیف با موت ساقط می شوند. اموال، چیزهایی که به عنوان مالیت است. آن مقداری که مقابل دیون و وصیت است، معروف این است که بر عهده میت می ماند. و لذا اصولا آنها انتقال به ورثه پیدا نمی کنند. مازاد از وصیت و دین آنها به ورثه منتقل می شود. پس این قسم دوم.

یک قسمش می ماند، در حقیقت سه قسم شد دیگر. تا اینجا فعلا سه قسم شد. آن وقت منتقل می شود. قسم دیگری که باز هم به اصطلاح ساقط می شود، وکالات، چیزهایی را که داده، مثلا کسی را وکیل کرده، به مجرد موت ساقط می شود. مثل تکالیف می ماند. چیزهای

دیگری که باز می ماند یعنی منتقل می شود معذرت می خواهم، ساقط نمی شود، حقوق بنابر معروف ما ترک المیت من حق فهو لوارث؛ آن اگر حقی داشت حتی گفتند حق خیار، حق شفعه، با موت او منتقل می شود به ورثه.

پس ما در باب میت سه قسم به طور کلی داریم. آن که ساقط می شود؛ آن که برای خود میت می ماند؛ آن که به ورثه منتقل می شود. این به طور کلی. این به طور طبیعی و کلی.

طبعاً یک مقدار از موارد هم اختلافی است. مثلاً كفاره؛ ایشان رفته در حج و تضلیل کرده یک گوسفند باید بکشند. فوت کرد. آیا این كفاره هم ساقط می شود؟ یا این كفاره هم منتقل می شود به ورثه؟ ورثه باید این کار را بکنند. كفاره گوسفند را بکشند؟ این در حقیقت مبتنی است بر یک نکته و آن نکته این است که آیا مثل كفارات تکلیف صرفند یا جنبه مالی و ذمه هم دارند؟ اگر داشته باشند منتقل می شود، نداشته باشند ساقط می شود.

پس ما اگر این قاعده را به طور کلی قبول کردیم که میت نسبت به اموری که دارد مختلف است. وکالتش ساقط می شود، تکالیفش یعنی تصرفات مثل وکالت و ولایتش ساقط می شود. تکالیفش ساقط می شود؛ اموالش بعضی می ماند و بعضی منتقل به ورثه می شود. امور دیگر هم همین طور. بعضی از این امور به ورثه منتقل می شوند. سه بخش کلی دارد.

اگر در ما نحن فیه بخواهد این بماند، یعنی بماند به عهده میت، باید تعبیر مناسب با ذمه باشد. اگر امام (ع) فرمود هو فی ذمته، می گوید آقا طول کشید، اتصدق به؟ قال لا یبقی فی ذمته، اگر امام (ع) می فرمود یبقی فی ذمته، طبق همان قانون می شد جزو دیون و در ذمه او بود، باید اول او استخراج می شد، بعد مسئله میراث پیش می آمد.

س: وقتی عاجز از انجام تکلیف است چه معنایی دارد ذمه اش مشغول باشد؟ می گوید عاجز از اداء است.

ج: عاجز باشد، خب بعد منتقل بشود. چه اشکالی دارد؟

س: پس منتقل می شود که دیگران باید بدهند

ج: نه به عهده این هست، دیگران باید پرداخت کنند. نه اینکه منتقل می شود.

یعنی مثل پول مثل دینی که دارد. دین به عهده خودش می ماند، منتقل به ورثه نمی شود. این به اصطلاح اموالش به مقدار دین ملک خودش است. حالا پول کفن و دفن و اینها آیا از خودش است یا از ورثه؟ ما موارد اختلاف داریم. لکن ضابطه کلی اش را عرض کردیم.

سوال این است که در ما نحن فیه که یک ذمه‌ای دارد، مدیون به کسی است و آن شخص را پیدا نمی‌کند، ورثه‌اش را پیدا نمی‌کند، امام (ع) می‌فرماید یطلب، بعد می‌گوید طال فأتصدق؟ قال اطلب یا یطلب. آیا حالا اگر فوت کرد، اگر ما باشیم و این تعبیر، یطلب، این مثل بقیه تکالیف است. عادتاً در بقیه تکالیف قائل به سقوط می‌شویم. عادتاً. یعنی دیگر تمام می‌شود طلبی ندارد، بررسی نمی‌خواهد. نه برای خود میت می‌ماند نه به عهده ورثه می‌ماند. مثل تکالیفش است. مثل بقیه تکالیف

س: اگر ولایی باشد اصلاً ناظر به این بخش نیست

ج: بله آقا

س: اگر حکم ولایی تصور کردیم ناظر به این

ج: نه حکم اولی گرفتیم، ولایی نگرفتیم

س: ظاهراً اینجا ولایی است

ج: نه نه این را اولی گرفتیم. اگر اعمال ولایت می‌کردند می‌گفتند صدقه بده. آن ثلاثة ایام بود ولایی گرفتیم. نه روایت معاویه بن وهب.

آن روایت ابن ابی یعفور بود که دیروز گرفتیم.

این روایت را اینجور. روشن شد انشاء الله تعالی.

پس اگر این استظهار را هم من می‌گویم. حالا شما ممکن است بگویید یطلب یعنی برای فراغ ذمه، پس نکته روی ذمه است. اگر نکته

روی ذمه رفت، چون مفروض کلام این است، کان له علی رجل حق. اگر نکته روی ذمه رفت، عادتاً می‌ماند به ذمه‌اش، ورثه باید پرداخت کنند.

اگر نکته روی تکلیف رفت، روشن شد؟ این قاعده کلی را دارد می‌گویم. اگر نکته روی تکلیف رفت، تکلیفش این است که بررسی

بکند، سوال بکند، و به عین خارجی منتقل نمی‌شود، اگر نکته روی تکلیف رفت، عادتاً تکالیف با موت ساقط می‌شوند.

پس به ذهن ما می‌آید این روایت همچنان که اصل مطلب روشن می‌کند، این فرع را هم روشن می‌کند.

س: این اگر بعد از مرگش آن طرف پیدا بشود چطور؟ یعنی آن فردی که می‌فرماید آن طلب دیگر ساقط می‌شود. آن وقت اگر آمد گفت

ما دادیم، باید به او بدهند فکر می‌کنم اینجوری باشد.

ج: نه دليل ندارد

س: بعد از مرگ اگر آمد گفت آقا ما دست اين جنس داشتيم ديگر به او نمي دهند ديگر

ج: نه جنس داشت، عين خارجي است.

س: نه ذمه، همان ذمه

ج: ذمه هم بگويد مي گوييم فوت کرد تمام شد. اين سوال کرد ده سال است سوال کرد، امام(ع) فرمود طلب کن، به وظيفه اش انجام

داد، پيدا نشد.

س: فرض کنيد شش ماه بوده، چهار ماه بوده، ده سال هم نبوده

ج: دو ماه بوده، وظيفه اش را... چون يك قاعده اي هست كه اگر انسان وظيفه اش را انجام داد، مجزي است ديگر. دليل مي خواهد بر

اينكه ضامن باشد.

س: احترام مال مسلم چه؟ آن علقه اي كه وجود دارد

ج: خب اين را امام(ع) مراعات مي فرمودند. اين احترام اگر بنا بود اين صحبت اينجا صحبت به قول معروف يخنعلی بقال كه نيست،

امام معصوم(ع) مي فرمايد يطلب، فقط طلب، مي فرمايند يقي في ذمته، مديون هو.

س: امانت مالكي نيست مگر دستش؟

ج: نه ذمه است. امانت مالكي نيست.

س: خب ديگر باشد به ذمه اش آمده ديگر اين تكليف

ج: مي دانم اين ذمه آمده پيدا نكرده، چون اگر بخواهد تعيين خارجي دليل مي خواهد. طرف چه مي گويد؟ ما حتي در باب خمس و

اينها خود من احتمال داديم كه ساقط مي شود.

س: عرفي نيست اين احتمالتان عرفي نيست. عرف اين را نمي پسندد

ج: چه آقا

س: عرفی نیست این احتمال.

ج: چرا؟

س: به خاطر اینکه الان خب ولو به ذمه باشد. اصلا مدیون همسایه اش است. بگوییم با مردن فات مات؟

ج: نه دیگر عرض کردم مدیون که قبول داریم که به عهده میت می ماند. الان شما مثل اینکه کلام من را چپه فهمیدند.

اگر امام (ع) می فرمود مدیون فی ذمه الحق ثابت، قطعاً همین طور بود. می خواهیم بگوییم که آیا امام (ع) این تعبیر را مثلاً مسامحه

عرفی فرمودند یا...

س: نه می خواهیم بگوییم اصلاً امام (ع) اصلاً در مقام بیان این مطلب نبودند. ناظر نیست به اینکه بعد از مردن این کلاً از بین برود.

ج: چرا؟ امام (ع) دارند الان تکلیفش، اگر نظر امام (ع) این بود که این ثابت است در ذمه اش، صد سال هم بماند، بمیرد هم هست،

خب می فرمود ذمه، فی ذمه.

س: پرداخت دین هم تکلیف است. مگر تکلیف نیست

ج: چون آن روایت دارد، آیه دارد (من بعد وصية بها او دين) آن آیه دارد خب. قبول کردیم آن را که.

اگر بر فرض دلیل در امام (ع) می فرمود هو فی ذمه. یک دفعه شما می گوید امام (ع) به این ظرافت ها توجه ندارد که خب انصاف هست

از شأن امام (ع) دور است. یک دفعه می گوید روایت را قبول نداریم، آن بحث دیگری است. چون عرض کردم این روایت را اصحاب ما

غالباً تعبیر به صحیحه کردند لکن مشکل دارد؛ چون این روایت از راه یونس ابن عون بود و ابو ثابت بود، مشکل سندی داشت. یک دفعه

شما روایت را قبول نمی کنید آن یک بحث است.

س: در مقام بیان بودن قبول نمی کنند

ج: نه ببینید امام (ع) دارد نگاه می کند اینکه امام (ع) می فهمد. من که فقیه هستم می فهمم امام (ع) نمی فهمد.

س: سوال از این است که ما دنبالش گشتیم پیدا نکردیم

ج: خب امام (ع) می فرمود فی ذمه

س: بحث دین بودنش حاج آقا

ج: هو دین علیه. خب می توانست یعنی شأن امام (ع) که بالاتر از این حرفها است. این که به اصطلاح هستند بعضی از افراد که مسئله گو هستند. این مسئله گوها هم این حرفها را می فهمند.

یک مرحوم آمیرزاهاشمی بود، آشیخ هاشم خراسانی که این منتخب التواریخ دارد. خیلی مسئله گوی معروفی بود در مشهد. خب مرد با فضلی هم بود، این منتخب التواریخش هم کتاب قشنگی است، اگر نمی دانم دیدید یا نه، من مدتها با آن مأنوس بودم. چهل سال قبل پنجاه سال قبل. خیلی کتاب شیرینی نوشته است. بله، خیلی مسئله گو بود، آقای بجنوردی می فرمود در مشهد مسئله می گفت، خیلی مسلط بود. هفده تا رساله با ذوقیات خودش جمع کرده بود. مثلاً صلاة و صوم و مثلاً رساله مناسک حج و رساله های مختلف. بعد فرستاده بود برای مرحوم نائینی، این را آقای بجنوردی نقل فرمودند. فرستاد برای آقای نائینی که شما مثلاً جایی که حاشیه دارید بنویسید. آقای بجنوردی می فرمود آقای نائینی فرمودند که این خودش نوشته که من مجتهد نیستم و الا من به این هفده تا رساله ای که دیدیم این قدر لطیف نوشته به او اجازه اجتهاد می دادم. این قدر ذوقیاتش در مسئله گفتن مسلط بود، آقای بجنوردی می فرمود نائینی فرمود که من همین هفده تا رساله را که دیدم، اگر ننوشته بود به او اجازه اجتهاد می دادم. خودش نوشته من مجتهد نیستم، من جمع کردم فتاوا را، شما فتاوی خودتان را معین کنید.

این مقدار که دیگر شأن امام (ع) نیست خب امام (ع) می فرمود هوفی ذمته. چرا فرمود اطلب؟

س: وظیفه الان مکلف را امام (ع) می فرمود

ج: خب وظیفه فعلی اش چیست؟ وظیفه الانش این است که فی ذمته

س: ۱۵:۳۲

ج: خیلی خب. حالا دیگر بحث را ادامه ندهیم.

به هر حال این مطلب اما اینکه فرض کنید مثلاً ملک ایشان بشود با موت، این که مشکل ندارد خب. در خود لقطه دارد که رسول الله (ص) فرمود تا یک سال بعد ملک توس، کسبیل ماله. شما در عین خارجی ملکیت قائلید، در ذمه هم ملکیت قائل باشید. چه مشکل دارد؟ این که مشکل از لحاظ آن جهت ندارد.

س: توجیه شما کلا اجنبی از روایت است استاد

ج: چرا؟

شما معلوم می شود که کل باب فقه را باید ببینید

س: نه از اطلب، انصاف خوب چیزی است استاد. از اطلب واقعا بعد از مرگ چه فهمیده می شود؟ کجای اطلب دارد بعد از مرگ

ج: تکلیف آورده امام (ع)

س: نه بابا استاد

ج: یعنی شما می گوید امام (ع) بین تکلیف و وضع فرق نمی گذارد؟

س: ناظر نبود، فرمایش شما استاد ناظر به این مطلب نیست.

ج: ناظر چیست.

س: ربطی ندارد به این

ج: ببینید آقا امام (ع) فرق بین وضع و تکلیف نمی گذارد. امام (ع) نمی داند که وضعیات با موت فرق می کند. تکلیف با موت؟ خب

خیلی حرف عجیب و غریبی است.

س: عمود کلام در روایت این است که آقا وظیفه فعلی من چیست؟ صدقه بدهم، دنبالش بگردم؟

ج: ببینید اگر فرمود اطلب، یعنی امام (ع) فرمود هو فی ذمتک. اگر می فرمود هو فی ذمتک، فوت هم بکند هست، صدسال هم طول

بکشد هست.

س: شک در ذمه بودنش که نداشته، می دانسته در ذمه اش هست

ج: نه امام (ع) به جای ذمه می گوید اُتصدق، امام (ع) می فرماید نه، اطلب. تو وظیفهات فقط طلب است، بحث بکن.

بله ممکن است شما چیز دیگری بگویید. بگوئید اطلب کنایه است یعنی اینکه در فی ذمه. خب آن بحث دیگری شد.

س: ناقل روایت یونس است، یونس در روایت تصرف می کرده

ج: ناقل که، خب اینها را اگر باز بکنیم عرض کردیم اینها بحثهای دیگری است. یک دفعه شما می گوئید روایت را قبول ندارید. یونس اگر تصرف کرده بود که

س: می خواهم بگویم این مقدار روی الفاظ روایت نمی شود دقت کرد، علی الخصوص مال یونس باشد

ج: روایت که مال یونس نیست، مال مرحوم معاویه بن وهب است.

عرض کنم که بله، قبل از آن بحث، این که شما بخواهید این مطلب را بگوئید، مخصوصا روایت یونس که عرض کردیم هم کلینی آورده، هم شیخ طوسی، هم صدوق، دیگر این خیلی مشکل است بگوئیم اینها توجه به این مطلب نداشتند که این تصرفات یونس است یا نه.

به هر حال این بالاخره جزو نکاتی است که گفته شد. قبول و عدم قبولش به اختیار شماست.

یکی از مسائلی که در کتاب مرحوم حاشیه مرحوم سید یزدی آمده، عرض کردم مرحوم سید یزدی همه قسمت های مکاسب محرمه را بحث ندارد. جوائز سلطان که ما نحن فیه است، ایشان بحثهایش را آورده است. خب گاهی اوقات هم مطالب خوبی فرمودند که حالا نیامده. ما هم یک مقداری برای اینکه آشنایی بشود با روایات ایشان، با به اصطلاح عبارات ایشان، خوانده می شود.

عرض کنم که بحثی بود که گذشت سابقا که اگر عینی پیش شخصی بود، مثل اینکه ماشینی را ظالم داد، آیا به مجرد توصیف، کسی بیاید به او بدهیم به مالک یا باید علم و بینه قائم بشود،

س: حاج آقا چرا نیاوردند، نجات العباد به نظر ۱۸:۵۵

ج: چه آقا

س: مرحوم سید دیگر

ج: نه من از حاشیه ایشان نقل می کنم.

حاشیه سید چاپ شده، چاپ قدیم دارد و این چاپی که من الان نقل می کنم، یک دوره آثار سید را چاپ کردند، این نمی دانم شماره چند است، شماره ۵ است. من این چاپ جدید حاشیه سید به شماره سریالی اش به اصطلاح در مجموع آثار شماره ۵ است. حاشیه

مکاسب ایشان، یا دو جلد است یا سه جلد است. این جلد یک است، جلد یک حاشیه ایشان. مکاسب محرمه توش هست و مقداری از بیع.

در این چاپی که الان دست من هست، در صفحه ۱۸۷ ایشان متعرض مسئله ای شدند. این مسئله را چون ما خیلی مفصل راجع به کبوتر و که اذا جائک من لا تتهمها فردو... آنجا مفصل متعرض شدیم یک فرعی دارد که آنجا متعرض نشدیم. چون ننوشته بودند، ندیدیم، حالا بعد دیدیم مرحوم سید هم این را دارد و نکات لطیفی دارد، گفتیم متعرض بشویم.

فرعی را که ایشان در اینجا متعرض شدند، این است که حالا علی تقدیر آن بحثهایی که شد. یکی این بود که به مجرد وصف، هر کسی آمد توصیف کرد مثلا گفت این ماشین پیکان است رنگش اینطور است و اینها، این را به او بدهیم. یک طرح این بود که باید هر کسی آمد و منکر نداشت به او بدهیم. عدم اتهام کافی است به او بدهیم. یک طرح هم این بود که نه باید طریق اثبات شرعی بشود، تا به او داده بشود. در آنجا ایشان دارد بقی شیء و هو انه لو عد العین الی من اقام البینه؛ حالا آنجایی که بینه است، او الواصف، او المدعی بلا معارض، حالا، یا من لا تتهمها، شخصی آمد که لا تتهمها کفترها را به او دادیم، او الی من علم کونه مالکا، ثم تبین کون المالك غیره، دادیم به این آقا بعد یک کسی گفت نه آقا من هستم و شواهد هم بعد نشان داد که ایشان مالک آن کفترها است.

فهل یضمن ام لا؛ البته اگر این کفترها پیش آن طرف موجود باشند که رجوع می کند به او. اما اگر پیش او موجود نباشند، مال پیش او تلف شده باشد، این به اصطلاح موجب ضمان می شود یا نه؟

ایشان فرمودند فی المسئلة وجوه، این مسئله را چون آنجا متعرض نشدند مرحوم استاد، ما هم نگفتیم، بعد امروز که نگاه می کردم دیدم ایشان این مسئله را اضافه کرده است. البته در کتاب ایشان مطالب زیادی هست، عده ای هم من در حاشیه خودم، حاشیه زدم بر کلمات ایشان. لکن چیزی که به دردمی خورد فعلا یک مقداری را که تأثیر هم دارد.

فی المسئلة وجوه؛ احدها عدم ضمان مطلقا؛ در جمیع صورش ضامن نباشد، لانه مأذون شرعا، البته شرعا و عرفا. چون علم یک اذن عرفی هم هست. شارع هم امضاء کرده است. چون در تمام این موارد، ایشان به وظیفه خودش عمل کرده، به آن کاری که بوده، عمل کرده است. و لذا طبق قاعده دیگر ضامن نیست.

والاذن الشرعی لا يستعقب الضمان؛ اصولا قاعده ای که دارند به طور کلی اگر انسان با اجازه مالکی یا اجازه شارعی تصرفی کرد، منتهی شد به تلف آن عین، دیگر ضامن نیست. لانه اذن فی الاتلاف. اذن شارعی...

.....
خب ایشان به همین مقدار اکتفا فرمودند من یک توضیحی بعد عرض می‌کنم.

الثانی الضمان مطلقاً؛ در جمیع صور ایشان ضامن باشد. لقاعدتی الاتلاف و الید؛ یکی قاعده اتلاف که من اتلف مال الغير فهو له ضامن، البته این روایت به این نص ما نداریم. مضمون کلام است.

یکی هم قاعده ید همان روایت مشهور علی الید ما اخذت، حتی تردهوا یا حتی تؤدیه، یا حتی تؤدی، با اختلافی دارد و مفصل متعرضش شدیم.

چون این شخص یدش بر این مال آمد، این مال را گرفت، حالا داد به یک کسی که به حسب وظیفه، وظیفه‌اش بود به او بدهد. یک شخصی بود که ادعا کرد، بینه اقامه کرد ملک من است. به این شخص داد، پیش این شخص هم تلف شد، بعد هم معلوم شد که ملک ایشان نبوده، مالک اصلی پیدا شده، به هر حال قاعده ید، علی الید ما اخذت، چون ایشان گرفتند ضامن هستند. به قاعده علی الید... و عدم الدلیل علی ان مجرد الاذن الشرعی مسقط؛ البته اذن شرعی مسقط هست، حالا ایشان شاید می‌خواستند مناقشه بفرمایند. مشکلی که در اینجا است این نیست که اذن شرعی مسقط است یا نه؟ خب بلاشکال اذن شرعی که خب مسقط ضمان است. با اذن شرعی که جای بحث نداریم.

اینجا نکته‌اش این است که اذن شرعی گاهی اجازه می‌دهد تصرف شما را. مثلاً اذن شرعی می‌گوید شما حق دارید در مثلاً لقطه تصرف کنید. این اذن شرعی است. گاهی اوقات اذن شرعی به ناحیه امر طریقی است. در ما نحن فیه اذن به عنوان امر طریقی است. این مشکلی که دارد این است که جایی که اوامر طریقی هستند، شأنشان طریقت است، آن اوامر طریقی به اصطلاح اجزاء نمی‌آورند. آن اوامر طریقی ضمان را بر نمی‌دارند.

نمی‌دانم نکته فنی روشن شد؟ چون ایشان ننوشتند نکته فنی را، آن نکته فنی این است، بینه چون طریقت دارد؛ حالا من مبنای مرحوم آقای سید در ذهنم نیست، لکن خب مبنای مشهور مثل مرحوم نایینی و آقا ضیاء و مرحوم آقای خویی مبنایشان در باب امارات و بینات، تتمیم علم است، تتمیم کشف است. علم نه کشف. یعنی اینها کاشف ناقص هستند. این کاشف ناقص را شارع تتمیم می‌کند. اصلاً معنای حجیت تتمیم کشف است. مثلاً خبر ثقه اگر برای شما هفتاد درصد می‌آورد، به خاطر وثاقت، تتمیم یعنی اگر فرض کنیم نود درصد حجت عقلایی است دیگر، یعنی علم است، علم عرفی علم عقلایی، نود درصد است، اطمینان و وثوق و علم عرفی نود درصد است. وقتی شارع

می گوید خبر ثقه حجت است یعنی من آن را نود درصد قرار دادم. هفتاد درجه را نود درجه قرار دادم. من باب مثال عرض می کنم من به معانی را از صورت کیفی به صورت کمی تعبیر می کنم برای سهولت تصور.

س: یعنی ملازمه نیست دیگر بین اذن شرعی و اینکه ضامن نباشد

ج: نه ملازمه نیست، اصلا اینها طبیعتشان چون طریقت صرف هستند، چون طریقت هستند، کار طریقی واقع را عوض نمی کند. به شما اجازه می دهد این اقدام بکنید. اجازه اقدام می کند، این اجازه این که ایشان می گوید اذن شرعی مجرد الاذن الشرعی، مسقط نیست، مراد از این اذن، اذن شرعی که در طریقت باشد.

اینها بحث های لطیف عقلایی هم هست. شما در دنیای علم با اینها روبرو هستید.

س: نه ما امثالش را در فقه هم داریم دیگر مثلاً اذن داده بچه را ادب کنید از آن طرف مثلاً بزیند سرخ بشود ضامن هم هستید

ج: آن بحث دیگری است.

س: چه فرقی می کند؟

ج: آنجا طریقت ندارد. اذن شرعی به تصرف است آن تصرف داده شده، نه بحث اصلاً مثل اینکه شما از بحث من کلاً خارج شدید.

بحث این است که اذن شرعی هست، لکن در چیزی که شأنش طریقت است. آن تأدیب بچه که طریقی نیست که. اجازه داده شما

بزیند صورتش، حالا زدید سرخ شد، گفت اگر سرخ شد اینقدر، آن بحث دیگری است آن اصلاً ربطی به ما نحن فیه ندارد.

این که ایشان می گوید این که در ذهن شما شاید، بعید است سید در ذهنش این باشد. این که سید می گوید اذن شرعی مسقط نیست،

مجرد اذن مسقط نیست. این که توضیح می خواهد، اگر توضیح نمی خواست که من... نکته فنی این است که بعضی جاها اذن هست، لکن

آن مطلبی که ماذون است ماهیتاً طریقت دارد، نه موضوعیت. مثلاً اگر گفت شما بچه را شلاق بزن به عنوان ادب، آن موضوعیت دارد

شلاق زدن خودش فعل است خب.

س: کجا آوردید طریقی و موضوعی را

ج: بینه که طریقت است که موضوعیت ندارد. دو تا آدم گفتند این آقا مالک است، ما دادیم به ایشان، بعد معلوم می شود اشتباه کردم،

مالک کس دیگری است. این که طریقت است که خب معلوم است. بینه از کجا آوردید، وجدانی انسان است که...

مثلا اگر عالم بود، او الی من علم کونه مالکا، علم که قطعا طریق است. علم که چیزی درست نمی کند.

س: نه سید در صورت دوم کجا این را می گوید؟

ج: می گویم سید نفرموده تصریح نکرده که

س: همین دیگر

ج: لا اله الا الله. اگر گفته بود که من عبارت ایشان را نمی خواندم که. آن اشکال در حقیقت دقت کردید؟ که جایی اذن باشد، نمی دانم

روشن شد چه می خواهم بگویم؟ این که ایشان می گوید و لم یسبق عدم الدلیل علی ان مجرد الاذن الشرعی مسقط، این مراد ایشان واضح نبود، اگر واضح بود که من این قدر توضیح نمی دادم، کتاب نمی آوردم که برایتان بخوانم.

این اشکال از نظر فنی و حقوقی این است. آن که در دنیای علم هم هست، در دنیای قانون هم هست، همین است. دقت بکنید. یک

دفعه شارع مثلا می آید می گوید آقا شما این پول را به این موسسه خیریه بده. دادی به موسسه خیریه. بعد مالکش پیدا شد، بگوید نه چون شما به موسسه خیریه دادید، دیگر اشکال ندارد دیگر، ضامن نیستید. بگوییم اذن شرعی، اینجا موضوعیت دارد. موسسه خیریه هست، من دادم، مالکش هم آمد، و انشاء الله عرض می کنیم در باب مجهول المالک ما قویا عدم ضمان را قائل هستیم.

شما به حاکم بدهید، حاکم برداشت یک مصرفی رساند، بعد مالکش پیدا شد. خواهیم گفت در لقطه ضمان دلیل داریم، در مجهول

المالک نداریم. شما به وظیفه ات عمل کردید، وظیفه تان این بود که به حاکم بدهید، خب وظیفه تان را عمل کردید و به حاکم دادید. حاکم هم گفت به موسسه خیریه بدهید، مال ایتام، شما هم به موسسه خیریه دادید. این بحثشان این است که اگر شما طبق وظیفه ای که قانون برایتان معین کرده، انجام دادید، قاعدتا ضامن نیستید. قاعدتا ضامن نیستید. مالکش هم پیدا شد، پیدا بشود. چون قانون به شما گفت این کار را بکنید، شما همان کار را کردید.

اما اگر قانون گفت شما به مالک بدهید، بینه آمد گفت این مالک است، خوب دقت بکنید. قانون هم گفت به بینه عمل بکن، می گوید

به بینه عمل بکن به عنوان طریقت، بعد معلوم شد مالک نیست. سوال این است. نکته فنی روشن شد؟

آن را که باید مرحوم سید می فرمود با واقعا هم عبارات سید در همه کتبش در همین جا هم واضح است که یک فقیه بزرگواری است. لکن این ظرافت نکته را ایشان متأسفانه توضیح ندادند. مشکل ما نحن فیه مثلا اگر گفتیم اقام البینه، ایشان، واصف، مدعی ملامعارض، من علم کونه، تمام اینها طریقت دارند.

س: در مقابل سببیت؟

ج: اینها تمام طریقت دارند.

سوال این است اگر آن شارع گفت بده، حالا فرض کن شارع گفت به واصف بدهید، خب این وصف طریقت دارد که موضوعیت ندارد که. کسی آمد وصف کرد که واقع را عوض نمی کند.

آمد گفت آقا اوصاف این مال این است، درست هم بود، ما به ایشان دادیم. بعد معلوم شد که این آقا خبر داشته، اصلا ایشان مالک نیست، مالک کس دیگری است، واضح هم هست که مالک کس دیگری است. این آقا رفیقش بوده اوصاف را خبر داشته به من گفته، برداشته مال را برده، تلف هم کرده، فروخته رفته کلا از بین رفته. دقت کردید؟

این که می گوید الاذن الشرعی لا يستعقب الضمان، من این همه این عبارت را آوردم امروز برای این که توضیح بدهم. شاید هم نظر مبارک سید این بوده، حالا عبارتش قاصر است. نکته فنی و حقوقی که الان در دنیا هم مطرح است، جایی قانون بگوید شما به یک کاری انجام بده. این دو جور است. قانون دو جور است: یک دفعه می گوید آقا شما این مال را بده به موسسه خیریه، دادید به موسسه خیریه، مسلما موسسه خیریه، مالکش پیدا شد، این یک جور است. شما طبق وظیفه تان عمل کردید دادید به موسسه خیریه، آن هم مصرف کرده خورده رفته پی کارش. یک دفعه می گوید نه اگر کسی دلیل آورد، یا مثلا عکس آورد که این مال من است، مثلا یک عکسی برداشته این سوار آن ماشین است، یا اوصافش را آورد، به او بده. یک کسی آورد این کار را کرد به او دادیم. بعد معلوم شد مالکش کس دیگری است. این آقا خبر داشت آورده اوصاف را گفته...

سوال این است: شارع وقتی قانون خوب دقت کنید، وقتی قانون آمد گفت شما به کسی که این شواهد را بیاورد، بدهید. خودش گفت دیگر. و ما هم دادیم. بعد معلوم شد که این شواهد خلاف رفته، این طریق درست نبوده، سوال اساسی از نظر حقوقی و الان اصولی ما این است: موافقت با امر طریقی مسقط ضمان است یا نه؟

من چون دیدم مرحوم سید خیلی توضیح کافی نداده، گفتم عبارت ایشان را بخوانم و آن نکته فنی را عرض بکنم. نمی دانم روشن شد نکته فنی؟ پس ما در اینجا الان این است. یا راه عقلایی مثل علم، یا راه تعبدی، امام رضا(ع) فرمودند که پرنده، جءک من لا تهمهوا رده الیه، حالا یک کسی آمد که من، فرض کنید از آن روایت هم، یا کفتر بود، اصلاً مورد اشکال کفتر بود، یا از روایت ما تجاوز کردیم به ماشین. جائی من لا اثمهم، امام رضا(ع) فرموده او بده، من هم به او دادم. این لا تهمه این موضوع را عوض نمی کند. این موضوع نیست، طریقت دارد.

بعد معلوم شد مالک اصلی پیدا شد، این آقا هم لا اثمهم، بالفعل لا اثمهم، سوال این است، خوب روشن شد؟ این نکته قانونی دارد، نکته حقوقی دارد، نکته لطیفی است. جایی قانون یک طریقی را قرار بده، بعد تخلف بشود، طریقی تخلف بشود، نه اینکه بعد موضوع واقعی عوض بشود. نه طریقی تخلف شده است. طبق قاعده اولیه اینجا اجزاء است به اصطلاح آقایان. در مسائل مالی عدم الضمان است. می گوید آقا من به قانون عمل کردم. امام(ع) فرمود جءک من لا تهمه، این آقا هم آمد گفت این ماشین این طوری است، من هم لا اثمهم، به او دادم. بعد معلوم شد این آقا دروغ گفته. ملک اصلی پیدا شد قطعاً هم مالک اوست، شواهد فراوان، قطعاً مالک اوست. خود آن آقا هم گفت مالک اوست، اما این چیز را تلف کرد، کفتر را کشته خورده رفته پی کارش. آیا من ضامن هستم؟

این بحث این است. اذن شرعی به طور طبیعی اذن شرعی مسقط ضمان است. این به طور طبیعی. وقتی خود قانون گفت این کار را بکن، طبق طبیعی مسقط ضمان است. گفت بده موسسه خیریه دادیم، مالکش آمد، آنها هم خوردند رفته پی کارش. من وظیفه ام را انجام دادم. قانون گفت این کار را بکن. من هم طبق قانون کردم.

طبق قاعده و لذا هم خواهیم گفت اگر وظیفه در مجهول المالك دادن به حاکم باشد و شما هم به حاکم دادید، و حاکم برداشت تصرفی کرد که متلف بود، طبق قاعده عدم ضمان است. صاحبش آمد من ضامن نیستم. طبق قاعده این است. در لقطه دارد پیغمبر(ص) فرمود اگر تو صدقه دادی صاحبش آمد خواست باید از پول خودت صدقه بدهی. آن چون دلیل داریم. و الا اگر قاعده باشد، قاعده اش این است.

سوال روشن شد؟ من خیلی مباحث را سعی می کنم جوری مطرح بکنم که خیلی روشن بشود برایتان در حد قانون جهانی یعنی در حد فکری.

پس سوال اساسی اینجا، این سوال اساسی است. ما به قانون عمل کردیم، لکن قانون یک راه بر ما قرار داده، طریق. به طبق طریق عمل کردیم، طریق تخلف کرده است نه وظیفه. این که ایشان می فرمایند و عدم الدلیل علی ان مجرد الاذن الشرعی مسقط، درست است حرف ایشان. توضیح نداده است. اذن شرعی مسقط است در جایی که وظیفه معین بکند. بدهید به موسسه خیریه ما هم عمل کردیم، خوب طبق قاعده مسقط است.

س: علی الید را چه کار می کنید؟

ج: وقتی این دلیل حاکم بر علی الید است که. این که قانون بگوید به حاکم بدهید که

س: نه اذن شرعی واقعا حاکم بر قاعده علی الید است؟

ج: قطعا همین طور است. چون اذن خود علی الید هم اذن

س: این مقدار که می توانیم تصرف کنید اما مسقط هم باشد این از کجاست؟

ج: چون عمل کردیم به وظیفه. اگر گفت که شما مجهول المالک داشتید، مجهول المالک را بدهید به حاکم. حاکم هم گفت بدهید به

موسسه خیریه، دادیم به خیریه، بعد مالکش پیدا شد. چرا دو مرتبه از من بگیرند؟ من به وظیفه ام عمل کردم.

س: فرض کنید موسسه خیریه هم اشتباه داده آنجا هم تخلف شد

ج: آن بحث دیگری است.

اگر موسسه خیریه اشتباه کرد، آن بحث دیگری است. نه بحث ما اصلا آنجا نیست. بحث ما این است که قانون بگوید شما می توانید

به فلان روزنامه اعتماد بکنید. روزنامه هم اعلام کرد آقا ما اعلام کردیم به این نتیجه رسیدیم که مالک فلان آقا است. خیلی خوب من به

روزنامه اعتماد کرد دادم. بعد معلوم شد این روزنامه اشتباه کرده، مالک کس دیگری است. من به وظیفه، به اذن شرعی خودم عمل کردم،

لکن اذن من طریقی است. خوب دقت بکنید. چون اینها می خواهند بگویند چون اذن طریقی است این طبیعتا تابع به قول مرحوم نائینی

تابع مطروق هستیم، آخر طریقی را مطروق، حالا این مطروق درست باشد یا نباشد، ما تابع مطروقیم. چون طریق بما هو طریق ایجاد

مصلحت نمی کند. طبیعت طریق این طور است. ما تابع مطروق. مخصوصا امثال مرحوم نائینی و آقا ضیاء مرحوم آقای خویی اینها معنای

حجیت را عرض کردم معنای حجیت یکی از اساسی ترین بحث های اصول است. کل اصول این است که اصلا معنای حجیت یعنی چه؟

اینها را معنای حجیت را، غیر از قطع، آنها که حجیت ذاتی می دانند، حجیت را به معنای تتمیم کشف می دانند. حجت یعنی کاشف ناقص است، شارع مقنن...

اگر کشف شد خوب دقت کنید، کشف طبیعتش خوب دقت بکنید، طبیعت کشف طریقت است. طریق را اشتباه رفته است. وقتی طریق را اشتباه رفت، واقع به حال خودش محفوظ است. اگر واقع به حال خودش محفوظ بود قاعدتا ضمان است.

اما اهل سنت و حتی شاید بعضی از ما، در باب حجیت جعل بدل می دانند. خوب دقت بکنید. یا جعل حکم مواصل می دانند. اگر گفتیم مفاد خبر واحد یعنی طبق خبر واحد حکم جعل می شود، حتی در خارج مثلا. یعنی ما در باب مثل خبر مثل طریق اصلا طبق این فقط این نیست که طریق صرف باشد، یک واقع درست می شود. یا به قول بعضی دیگر تغییر در تکلیف می شود. تکلیف من متابعت واقع بود، الان بعد از اینکه طریق آمد، تکلیف من، در دلیل انسداد یکی از مقدماتش این است، اصلا تکلیف من عوض می شود.

س: تناقض می شود این یک مرتبه می گوید که اذن شارع مطاع است، بعد اینجا می گوید نه این نمی شود.

ج: عزیز من چرا بازی بحث من، اذن شارع مطاع جایی که طریق نباشد، چون طریق است، طریق تابع واقع است.

این رأی مثلا می گوید نه آقا حجیت یعنی تغییر تکلیف. تکلیف تو اول این بود که این ماشین را به مالکش برسانی، حالا که شارع گفت اذا جائك من لا تهمه، تکلیفت عوض شد. خوب دقت کنید. تکلیفت عوض شد. تکلیفت این شد که این را به من لا تهمه بدهی. اگر ما در باب حجیت این جور فهمیدیم، خب طبیعتا هم مسقط است دیگر ضمان ندارد.

تکلیف من اولاً این بود که به مالک بدهم، حالا این که من می گویم حجیت هی رویش فکر بکنیم مال همین است. با حجیت معنای حجیت این است که شما تغییر و تبدیل در تکلیف شد.

س: یعنی واقع امر نسبی است دیگر

ج: نه واقع، امر واقعی است. تکلیف عوض شد. تکلیف شما این شد که این را به من لا تهم بده، تکلیفت این شد. اگر تکلیفت این شد این را به من لا تهم بده، خب من به تکلیفم عمل کردم. طبق قاعده مسقط ضمان است.

اما آن که می آید کاشف صرف می گیرد، طبق قاعده عدم اسقاط ضمان است. پس این نکته را خوب دقت کنید. مشکل در این کار اینجا این چیزهایی که مرحوم سید آورده، اقام البینه، او الواصف او المدعی بلامعارض او الی من علم کونه مالکا، یکی دیگرش را نیاورده، او

.....
من لا یتهمه، این را هم کاشکی می آورد. من لا یتهمه در صحیح بزنطی است. ایشان صحیح بزنطی را قبلا آورده به یک مناسبتی اینجا
نیاورده است. خوب بود اینجا هم ایشان می آورد. او من لا یتهمه. داد به او بعد معلوم شد مالک اصلی پیدا شده است.

سوال این است: آیا مجزی است و قاعدتا عدم ضمان است یا نه؟

پس نکته اساسی این است چون مرحوم سید عبارتشان واضح نبود، عبارت را خواندم تا فردا توضیح بدهیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین